

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۲۷

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال دوازدهم، شماره ۴۷، پاییز ۱۳۹۷

بررسی و نقد ادله احمد اسماعیل بصری برای نفی علم امام به لغات

رحیم لطیفی^۱

مرتضی کریمی^۲

چکیده

جریان احمدالحسن بصری، یکی از جریان‌های خطرناک در موضوع مهدویت است. در حالی که استناد به خواب و استخاره، وجه مشترک احمدالحسن با بعضی از مدعیان دیگر است، ارائه تحلیل‌های جدید از روایات و مبانی خاص در رویکرد روایی، او را از سایرین متمایز کرده است. استناد احمدالحسن به بعضی رویکردهای حدیثی رایج در میان گروهی از حدیث‌گرایان و نیز منطبق ساختن خود با شرایط و حوادث روز با توجه به زمان‌شناسی خاص خود، از دیگر ویژگی‌های اوست. در چند سال اخیر، فعالیت‌های تبلیغی این جریان چه به صورت مجازی در پالتاک و وبسایت‌های مختلف و چه به صورت چهره به چهره افزایش یافته. این نکات، ضرورت نقد و بررسی این جریان و نشان دادن اشکالات آن را دوچندان می‌کند. احمدالحسن بصری، که مدعی است امام، مهدی اول و بمانی موعود است، در بحث حدود و ثغور علم امام، این علم را به علم دینی محدود می‌کند. به باور وی، آن‌چه برای امام ضرورت دارد صرفاً دانستن امور مربوط به دین است. بر این اساس، وی علم امام به سایر امور از جمله زبان‌های روز دنیا، کتب آسمانی پیشین و علوم تجربی و استقرایی را ضروری نمی‌داند. وی برای نفی علم امام به لغات، هشت دلیل اقامه کرده است. این مقاله، با روش توصیفی - تحلیلی، به

۱. استاد حوزه و دانشگاه.

۲. دکترای کلام امامیه دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (mka830@yahoo.com).

بررسی و نقد این ادله می‌پردازد و ناتمام بودن آن‌ها را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

مهدویت، مدعیان مهدویت، احمدالحسن بصری، علم امام، علم به لغات.

مقدمه

احمد بن اسماعیل (مشهور به احمدالحسن بصری)، مدعی است که بر اساس وصیت پیامبر ﷺ و روایات اهل بیت علیهم السلام، بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه، ۱۲ مهدی به عنوان حجج الهی بر روی زمین خواهند بود. بر این اساس، وی بر این باور است که او مهدی اول، یمانی موعود، حجت خدا بر زمین، فرستاده امام دوازدهم و از نوادگان اوست. احمدالحسن، علم امام را به اموری که به زعم وی، ارتباطی به دین ندارند صراحتاً نفی می‌کند و آن را ضروری نمی‌داند. از جمله این امور، زبان‌های روز دنیا، محتوای کتب آسمانی پیشین و علوم روز دنیا است. به باور احمدالحسن، ضرورتی ندارد امام علم به این امور داشته باشد گرچه این امکان برای امام وجود دارد اما اگر این امر رخ دهد یعنی امام، علم به این امور پیدا کند صرفاً از طریق معجزه است و لذا این نوع از علم، تفاوت ماهوی با علم ضروری برای امام دارد. بر این اساس، این که حجت الهی، این امور را از دیگران بیاموزد کاملاً بی‌اشکال است. ضمن این که اساساً دانستن این امور، فضیلتی برای خلیفه الله به حساب نمی‌آید چرا که دیگران نیز می‌توانند این علوم را بیاموزند. همچنین دلایلی که وی اقامه می‌کند نشان می‌دهد که وی معتقد است معصومین عملاً چنین علمی نداشته‌اند.

گفتنی است درباره ضرورت یا عدم ضرورت علم امام به زبان‌های مختلف، در میان علمای شیعه اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که عموم محدثان و گروهی از متکلمان این علم را ضروری می‌دانند گروه دیگری از متکلمان، ضرورت عقلی این مسئله را نفی می‌کنند (مفید، ۱۳۷۲: ۶۷؛ نادم، ۱۳۷۱). در این جا به دنبال بحث کلامی و اثبات درستی یکی از دیدگاه‌ها نیستیم بلکه آن چه موضوع این مقاله است اثبات نادرستی ادله‌ای است که احمدالحسن برای دیدگاه خود برمی‌شمرد. با این حال، نباید تصور شود دیدگاه احمدالحسن، همان دیدگاه متکلمانی چون شیخ مفید است که ضرورت علم امام به لغات را نفی می‌کنند بلکه میان آن‌ها تفاوت‌های جدی وجود دارد. مهم‌ترین نکته آن است که احمدالحسن رویکرد اخباری‌گری دارد و به علم رجال نیز باور ندارد (احمدالحسن، ۱۴۳۴: ج ۲، ۷۲؛ ۱۴۳۴: ج ۲، ۷۶؛ ۱۳۹۶: ج ۷، ۲۲۹-۲۳۴). این رویکرد، در تضاد کامل با رویکرد مکتب کلامی بغداد و متکلمانی چون شیخ مفید است. نگاه احمدالحسن، نگاه افراطی بعضی از محدثان است؛ محدثانی که عموماً

(چه آن‌ها که رویکرد اعتدالی دارند و چه آن‌ها که رویکرد افراطی دارند یعنی اخباریون) به سبب وجود روایات متعدّد، علم امام به لغات را پذیرفته‌اند.^۱

بنابراین، زمانی که ده‌ها روایت، علم امام به لغات را تأیید می‌کنند متکلم عقل‌گرایی مثل شیخ مفید شاید بتواند براساس رویکرد خود، نسبت به آن‌ها قطع پیدا نکند (گرچه متکلمان عقل‌گرایی چون بنونوبخت آن‌ها را تأیید می‌کنند) اما احمدالحسن با رویکرد اخباری خود، هرگز نمی‌تواند این روایات را کنار بگذارد. بر این اساس، یکسانی دیدگاه احمدالحسن و شیخ مفید، به معنای تشابه‌شان و موجه بودن هر دو نیست.

همچنین نباید تصوّر شود که آن دسته از متکلمان شیعه که به اصطلاح، بیشتر عقل‌گرا هستند تا متکی به روایات، لزوماً ضرورت علم امام به لغات را ردّ کرده‌اند چراکه به تصریح شیخ مفید، بنونوبخت با استدلال به دلایل عقلی، قائل به این ضرورت بوده‌اند.

بررسی دلایل احمدالحسن در نفی علم امام به لغات

چنان‌که گذشت احمدالحسن بصری، علم امام به زبان‌های روز دنیا را ضروری نمی‌داند و چندین دلیل برای مدّعی خود اقامه می‌کند. با توجه به عبارات صریح وی، او نه تنها، این ضرورت را نفی می‌کند بلکه با توجه به ادله‌ای که می‌آورد ادّعا می‌کند که عملاً نیز این علم به لغات برای معصومین علیهم‌السلام وجود نداشته است.

در عقائد الإسلام می‌خوانیم:

لازم نیست که خلیفه خدا به علوم استقرائی یا تجربی یا حتّی علوم دینی گذشته مثل رسالت‌های خلفای گذشته آگاه باشد بلکه فقط علم لازم برای خلیفه خدا این است که متصل به خدا بوده و پروردگار متعالی نخستین چیزی که او در رسالتش به آن نیاز دارد را به او بیاموزد... اما اعتقادات مضحک برخی از حاشیه‌پردازان که می‌گویند خلیفه خدا باید همه زبان‌ها را بداند و در زبان، معصوم باشد...، به زودی پاسخ این اعتقادات باطل و جهالت‌کسانی که معتقد به این امور هستند بیان خواهد شد.

(احمدالحسن، ۱۴۳۷: ب: ۱۰۳)

وی برای نفی علم امام به لغات، دلایلی اقامه کرده که در دو جا در کتاب *عقائد الاسلام*،

۱. برای آگاهی از شماری از این روایات، رک صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۲۸؛ کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۲۲۷-۲۲۸؛ ج ۱، ۲۸۵؛ ج ۱، ۴۶۲؛ ج ۱، ۵۰۹؛ ج ۴، ۱۸۱-۱۸۳؛ ج ۷، ۲۵۹؛ صفّار، ۱۴۰۴: ۲۲۵-۲۲۶؛ ۳۳۳-۳۴۰؛ راوندی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۳۱۰-۳۱۳؛ ج ۲، ۶۱۵-۶۱۶؛ ج ۲، ۶۷۵؛ ج ۲، ۷۵۳؛ ج ۲، ۷۵۹؛ الازلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۳۹۷؛ ابن حمزه، ۱۳۷۱: ۵۳۸-۵۳۹؛ خصیبی، ۱۳۷۷: ۳۱۶-۳۱۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۴۹، ۷۸؛ ج ۹۱، ۲۸.

مطرح شده:

محمد رسول الله ﷺ به صحیفه‌هایی از تورات موسی نیازمند بود که برایش نقل شود و ایشان و علی علیه السلام نسبت به خواندن آن توانایی نداشتند چرا که این صحیفه‌ها به زبان دیگر غیر از عربی بود. این موضوع، مطلب مهمی را که برخی افراد مدعی می‌شوند که حجّت خدا باید همیشه و در همه حالت‌ها باید همه زبان‌ها را بداند نفی می‌کند... (احمدالحسن، ۱۴۳۷ ب: ۱۹۳-۱۹۴)

چند صفحه بعد در این کتاب، احمدالحسن ذیل عنوان «خلیفه خداوند در زمین و زبان‌ها» با تفصیل بیشتری در این باره سخن می‌گوید:

برخی افراد اعتقاد دارند که شناخت همه زبان‌ها، خصوصیتی همیشگی برای خلیفه خداوند در زمین است. این عقیده باطلی است که هیچ دلیلی ندارد. حجّت خداوند در این عالم جسمانی، در مسئله شناخت زبان‌ها مانند بقیه مردم است. امکان ندارد که او در این عالم جسمانی، همه زبان‌ها را بداند مگر با معجزه که البته این مسئله دیگری است... به علاوه، این که این موضوع، فاقد دلیل است چرا که با واقعیت تاریخی و عقل و قرآن مخالف است. برای بیان این موضوع، به این نکات توجه فرمایید: اول: اگر حجّت‌ها به همه زبان‌ها سخن می‌گفتند به افرادی که با ایشان مواجه می‌شدند به آن احتجاج می‌کردند تا به ایشان ایمان بیاورند و با دلیل قطعی ثابت نشده است که خلفای خداوند، به واسطه شناخت زبان‌های انسانی دیگر بر اقوام‌شان استدلال می‌کردند تا به آنان ایمان بیاورند. علاوه بر این، اگر همه زبان‌های انسانی را می‌دانستند چه نیازی به معجزه‌های دیگر داشتند؟ اگر موسی علیه السلام بدون هیچ یادگیری به چند زبان سخن می‌گفت پس چه نیازی به عصا داشته است؟! دوم: همان‌طور که در قرآن واضح است، خلیفه خداوند، حضرت موسی علیه السلام نمی‌توانست به هیچ زبانی به شکل صحیح و زیبا سخن بگوید... این حضرت موسی علیه السلام است که خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمین است و جزو پیامبران اولوالعزم است و به صراحت، قرآن و تورات، اتفاق دارند که لکن در زبان داشت که او را از بیان کردن الفاظ روشن، به شکل واضح و قابل فهم برای مخاطب، باز می‌داشت؛ ولی با این حال، خداوند سبحان و متعال او را فرستاد و مشکل گره زبانش را کاملاً از بین نبرد بلکه راه حل این مشکل را که مانع تبلیغ رسالت الهی به مخاطب می‌شود در فرستادن کمک‌کننده‌ای برای موسی علیه السلام قرار داد که همان برادرش هارون بود... سوّم: اگر خلفای خداوند، همه زبان‌ها را می‌دانستند کتاب‌های آسمانی به همه زبان‌ها بر آنان فرستاده می‌شد. او توانا است و این مسئله با حکمت موافقت دارد. در نتیجه، تنها

مشکلی که باقی می ماند این است که مانعی، در توانایی قابل و پذیرنده باشد. آن مانع هم این است که فرستادگان، فقط زبان قوم خودشان را می دانستند. اگر محمد تعدادی از زبان ها را می دانست قرآن باید با چند زبان بر او فرستاده می شد. ایشان به قرآنی با زبان های پادشاهانی نیازمند بود که نامه هایی به آنان فرستاد و آنان را به ایمان دعوت نمود. این کار حداقل برای این است که به بخشی از کلامی که به محمد ص وحی نموده است آگاه شوند همان طور که عرب در آن زمان آگاه شده بود. قطعاً این ترجمه از قرآن بسیار بهتر از ترجمه ای می بود که بعدها می آمد و این می توانست موجب نیرومند نمودن حجّت و دلیل باشد و دارای سود بیشتری می بود. در ترجمه افراد غیر معصوم، واقعاً مشکلات بسیاری هست. به عنوان مثال، ترجمه آنان معناها را آن طور که خواننده و مترجم می فهمد منتقل می کند و نه بر اساس مقصود گوینده اصلی آن. در حال حاضر، ترجمه های فراوانی برای قرآن، به زبان انگلیسی هست و در بین آن ها اختلافات بسیاری در الفاظ و معناها وجود دارد. عقل می گوید تا زمانی که چنین است از بین رفتن فرصت فرستادن قرآن به زبان انگلیسی بر محمد که انگلیسی می داند مخالف حکمت است در حالی که خداوند، کاری که مخالف حکمت است انجام نمی دهد. بنابراین، تنها حالت ممکن این است که محمد ص، عربی را با لهجه قومش می دانست و انگلیسی و بقیه زبان ها را نمی دانست. به همین دلیل، قرآن به لهجه محمد و قومش فرستاده شد و حتی به لهجه های دیگر عرب که در زبان محمد رسول الله ص بود فرستاده نشد. چهارم: محمد ص نامه هایش را به پادشاهان جهان به عربی فرستاد. اگر محمد غیر از عربی را می دانست نامه هایش را به آن پادشاهان به زبان خودشان می فرستاد. این کار در آن ها و برای اقامه حجّت و دلیل بر آنان تأثیرگذارتر است؛ مخصوصاً با وجود اندک بودن مترجم ها در آن زمان، شناخت ایشان نسبت به زبان ها، معجزه روشنی برای پادشاهان و دلیل روشنی برای آنان است.

پنجم: اگر امامان زبان ها را می دانستند حداقل باید برخی از آیات قرآن را ترجمه می کردند البته اگر نگوئیم که بر آنان لازم بود که همه قرآن را به همه زبان ها ترجمه کنند. آنان خلفای خداوند هستند و منظور متکلم، سبحانه و تعالی را بهتر از بقیه مخلوقات می دانند. اگر امام صادق ع فارسی می دانست در حالی که نزد ایشان هزاران شیعه از ایرانی ها بودند که به حق ایمان داشتند چه چیزی مانع می شد که ایشان حداقل، برخی از آیات قرآن را برایشان به فارسی ترجمه کند؟ البته اگر نگوئیم که برایشان لازم بود که همه قرآن را برایشان ترجمه کند به این خاطر که به آن نیازمند بودند. پاسخی نیست به غیر از این که ایشان فارسی نمی دانست و گرنه سرباز

زدن ایشان از ترجمه قرآن، با وجود این که نسبت به زبان فارسی آگاهی داشت، مخالف حکمت بود. ایشان بهتر از همه مردم، منظور متکلم سبحان را می دانست. ... نتیجه مطالب پیشین: فردی که اعتقاد دارد خلیفه خداوند باید قادر به شناخت همه زبان های انسانی در این عالم جسمانی در هر زمانی باشد نیازمند دلیل قطعی بر این اعتقاد است و دلیلی نیز وجود ندارد. بالاترین چیزی که به آن استناد می کنند، اگر نگوئیم خیال است، گمان ها و تخمین هایی است که منبع آن در بسیاری از اوقات، روایات غلوکنندگان است و دلیل قرآنی و عقل و حکمت و واقع، با آن مخالفت دارد. همان طور که روشن شد، دلایل بر ضد این ادعا هستند و با آن موافقت ندارند. این برخی از روایاتی است که از آن، عکس اعتقاد این افراد، قابل استفاده است:

(حبه بن جویین العرنی می گوید: از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود ... وقتی موسی خشمگین شد الواح را از دستانش گرفت. بعضی شکست و بعضی باقی ماند و برخی از آن ها بالا برده شد. پس از تسکین خشم موسی، یوشع بن نون گفت: آیا بیان آنچه در الواح بوده است نزد شما هست؟ موسی گفت: آری. گروهی پس از گروه دیگر، آن را به ارث بردند تا رسید به چهار دسته از یمن. خداوند محمد را در تهمامه مبعوث کرد. این خبر به آنها رسید. ... گفتند: او شایسته تر است به این الواحی که در دست ما است. قرار گذاشتند در فلان ماه ببرند خدمت او. خداوند به جبرئیل وحی کرد که برو خدمت پیامبر و جریان را بگو. جبرئیل آمد و گفت فلانی و فلانی و فلانی، وارث الواح موسی شده اند. آنها در فلان ماه و فلان شب، الواح را برای شما می آورند. آن شب، پیامبر اکرم بیدار بود تا قافله آمدند و درب را کوبیدند در حالی که می گفتند یا محمد. فرمود بله ای فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان. کو آن کتابی که به ارث از یوشع بن نون وصی موسی بن عمران به شما رسیده؟ گفتند ما شهادت می دهیم به این که خدائی جز خدای یکتا نیست و شریکی برای او نیست و این که محمد پیامبر اوست. به خدا قسم! کسی اطلاع از این نداشته از وقتی در اختیار ما قرار گرفته تاکنون جز تو. حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گرفت و نوشتار دقیق عبرانی بود و آن را به من داد. من آن را کنار سرم گذاشتم و صبح، وقتی کتاب را دیدم کتاب عربی با عظمتی بود که در آن، علم آفرینش خداوند از زمان برپاشدن آسمان ها و زمین و تا برپاشدن قیامت بود. من نسبت به آن آگاهی پیدا کردم.) (صقار، ۱۴۰۴: ۱۴۶)

امام صادق علیه السلام فرمود: در جفر است که ... وقتی روزگار موسی به پایان رسید خداوند به او وحی نمود که الواح را در کوه به امانت بگذارد ... وقتی آن را در آن جا قرار داد

کوه آن را پوشاند. این‌ها همیشه در کوه بودند تا این‌که خداوند پیامبرش محمد را برانگیخت. کاروانی از یمن که قصد پیامبر را کرده بودند رو نمودند. وقتی به کوه رسیدند کوه گشوده شد و الواح به صورت پیچیده شده و همان‌طور که موسی قرار داده بود بیرون آمد. آن گروه آن را گرفتند. وقتی در دستان‌شان افتاد در دل‌شان افتاد که به آن نگاه نکنند و از آن می‌ترسیدند تا این‌که آن را نزد رسول الله ﷺ آوردند و خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرستاد و ایشان را از کار این گروه و چیزی که به آن دچار شدند باخبر نمود. وقتی نزد پیامبر ﷺ رسیدند پیامبر شروع نمود و از آنان در مورد چیزی که یافتند پرسید. آنان عرض کردند: از کجا به چیزی که یافتیم خبر دارید؟ ایشان فرمود: پروردگارم مرا باخبر نمود و آن الواح بود. عرض کردند: گواهی می‌دهیم که شما رسول الله هستید. آن را بیرون آوردند و به ایشان تحویل دادند. ایشان به آن نگاه کرد و خواند و نوشتارش به عبرانی بود. سپس امیرالمومنین علیه السلام را فراخواند و فرمود: این را بگیر. در این، علم اولین و علم آخرین است. این الواح موسی است. پروردگارم به من دستور داد که آن را به تو تحویل دهم. عرض کرد: ای رسول الله! من نمی‌توانم آن را به خوبی بخوانم. فرمود: جبرئیل به من دستور داد که آن را امشب زیر سرت قرار دهم. چرا که تو صبح بیدار می‌شوی و خواندن آن را می‌دانی. ایشان آن را زیر سرشان قرار دادند و صبح بیدار شدند و خداوند ایشان را به هر چیزی که در آن بود آگاه نمود. رسول الله ﷺ به او دستور داد تا از آن نسخه‌ای بنویسد. ایشان آن را در پوست گوسفندی نسخه برداری کرد و این جفر است و در آن، علم اولین و آخرین است و آن نزد ماست و الواح و عصای موسی نزد ماست و ما وارثان پیامبر ﷺ هستیم). (صقار، ۱۴۰۴: ۱۴۰).

امام صادق علیه السلام فرمود: در جفر است که ... وقتی روزگار موسی به پایان رسید خداوند به او وحی نمود که الواح را در کوه به امانت ... این‌ها همیشه در کوه بودند تا این‌که خداوند پیامبرش محمد را برانگیخت. کاروانی از یمن که قصد پیامبر را کرده بودند رو نمودند. وقتی به کوه رسیدند کوه گشوده شد و الواح به صورت پیچیده شده و همان‌طور که موسی قرار داده بود بیرون آمد. آن گروه آن را گرفتند. ... تا این‌که آن را نزد رسول الله ﷺ آوردند و خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرستاد و ایشان را از کار این گروه و چیزی که به آن دچار شدند باخبر نمود. وقتی نزد پیامبر ﷺ رسیدند پیامبر شروع نمود و از آنان در مورد چیزی که یافتند پرسید. آنان عرض کردند: از کجا به چیزی که یافتیم خبر دارید؟ ایشان فرمود: پروردگارم مرا باخبر نمود و آن الواح بود. عرض کردند: گواهی می‌دهیم که شما رسول الله هستید. آن را بیرون آوردند و به ایشان تحویل دادند. ایشان به آن نگاه کرد و خواند و نوشتارش به عبرانی بود. سپس

امیرالمومنین علیه السلام را فراخواند و فرمود: این را بگیر. در این، علمِ اُولین و علمِ آخرین است. این الواح موسی است. پروردگرم به من دستور داد که آن را به تو تحویل دهم. عرض کرد: ای رسول الله! من نمی توانم آن را به خوبی بخوانم. فرمود: جبرئیل به من دستور داد که آن را امشب زیر سرت قرار دهم. چراکه تو صبح بیدار می شوی و خواندن آن را می دانی. ایشان آن را زیر سرشان قرار دادند و صبح بیدار شدند و خداوند ایشان را به هر چیزی که در آن بود آگاه نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا از آن نسخه ای بنویسد. ایشان آن را در پوست گوسفندی نسخه برداری کرد و این جفر است ... (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷؛ احمدالحسن، ۱۴۳۷: ب: ۲۰۰-۲۰۸)

بر این اساس، احمدالحسن مجموعاً هشت دلیل برای اثبات علم نداشتن ائمه علیهم السلام به زبان های مختلف اقامه می کند:

۱. محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به صحیفه هایی از تورات موسی نیازمند بود که برایش نقل شود و ایشان و علی علیه السلام نسبت به خواندن آن توانایی نداشتند چرا که این صحیفه ها به زبان دیگر غیر از عربی بود؛

۲. اگر حجّت ها به همه زبان ها سخن می گفتند به افرادی که با ایشان مواجه می شدند به آن احتجاج می کردند تا به ایشان ایمان بیاورند و با دلیل قطعی ثابت نشده است که خلفای خداوند، به واسطه شناخت زبان های انسانی دیگر بر اقوام شان استدلال می کردند تا به آنان ایمان بیاورند. اگر همه زبان های انسانی را می دانستند چه نیازی به معجزه های دیگر داشتند؟

۳. خلیفه خداوند، حضرت موسی علیه السلام نمی توانست به هیچ زبانی به شکل صحیح و زیبا سخن بگوید؛

۴. اگر خلفای خداوند، همه زبان ها را می دانستند کتاب های آسمانی به همه زبان ها بر آنان فرستاده می شد؛

۵. محمد صلی الله علیه و آله نامه هایش را به پادشاهان جهان به عربی فرستاد؛

۶. اگر امامان زبان ها را می دانستند حداقل باید برخی از آیات قرآن را ترجمه می کردند البته اگر نگوییم که بر آنان لازم بود که همه قرآن را به همه زبان ها ترجمه کنند؛

۷. پیامبر صلی الله علیه و آله اُمی بود و نیاز به کاتب داشت؛

۸. روایاتی نقل شده که علم ائمه به زبان های مختلف را نفی می کند.

اینک به بررسی و نقد این هشت دلیل می پردازیم.

بررسی هشت دلیل احمدالحسن در نفی علم امام به زبان های مختلف

دلیل اول

احمدالحسن در عقائد الإسلام می نویسد:

والرسول محمد ﷺ إحتاج لصحف من توراة موسى نقلت له و لم يتمكن هو و علی ﷺ من قرائتها لأتمها بلغة أخرى غیرالعربیة (احمدالحسن، ۱۴۳۷ الف: ۱۸۹).

نقد و بررسی

احمدالحسن اشاره نکرده که دقیقاً در چه موقعیت زمانی و مکانی، حضرت محمد ﷺ نیاز پیدا کرده که کسی تورات را برایش نقل کند چراکه نه ایشان و نه حضرت علی ﷺ توانایی خواندن آن را نداشته اند. به هیچ روایتی در این خصوص نیز استدلال نشده و لذا ادعایی بدون دلیل به نظر می رسد مگر این که مستند وی، همان سه روایتی باشد که ذیل دلیل هشتم نقل کرده که در این صورت، اولاً نتیجه گیری احمدالحسن از این سه روایت، نادرست است و ثانیاً چنان که در بررسی دلیل هشتم خواهد آمد این سه روایت، دلالتی بر مدعای احمدالحسن ندارند.

دلیل دوم

به باور احمدالحسن، علم به زبان های مختلف، خود نوعی معجزه است و اگر ائمه ﷺ چنین علمی داشتند حتماً می بایست به آن احتجاج می کردند و اساساً با وجود این قابلیت، پیامبران و امامان، نیازی به معجزه دیگری نداشتند و همین علم به لغات، برای احتجاج کافی بوده است. این در حالی است که هیچ جا نقل نشده که یکی از امامان به این دانش خود احتجاج کرده باشد.

نقد و بررسی

نقد اول. این که با وجود یک معجزه، نیازی به معجزات دیگر نیست سخنی بی دلیل و بر خلاف صریح آیات قرآن و روایات است. مگر زنده کردن مردگان به تنهایی برای احتجاج کردن حضرت عیسی ﷺ کافی نیست؟ اگر کافی است پس به چه دلیل، ایشان معجزات دیگر از قبیل دمیدن در گل و پدید آوردن پرنده، شفای بیماران و از غیب خبر دادن ارائه کرده است؟ همین نکته در مورد معجزات متعدد سایر انبیا و کرامات امامان صادق است. بر این اساس، این سخن که با وجود علم به لغات، نیازی به معجزات دیگر نیست کاملاً بی اساس و باطل است.

نقد دوّم. احمدالحسن تصریح می کند که «با دلیل قطعی ثابت نشده است که خلفای خداوند، به واسطه شناخت زبان های انسانی دیگر بر اقوام شان استدلال می کردند تا به آنان ایمان بیاورند.» اگر احمدالحسن مدّعی است در روایات، این نوع احتجاج هرگز رخ نداده نشان از بی خبری اوست. در این بخش، صرفاً دو روایت را که در آن ها استدلال و احتجاج نیز قابل مشاهده است نقل می کنیم:

عَنْ أَبِي بصير قَالَ قُلْتُ لِأبي الحسن عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمِ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخِصَالٍ... وَكَلِمِ النَّاسِ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبِثُ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارْسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أَكَلِمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنْي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُحْيِيكَ فَمَا فَضِّلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا ظَيْرٌ وَلَا بَهِيمَةٌ وَلَا شَيْءٌ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ. (كليني، ۱: ۱۳۶۵، ج ۱، ۲۸۵)

ابوبصیر می گوید به امام کاظم علیه السلام گفتم: جانم به فدایت! امام چگونه شناخته می شود؟ حضرت فرمود: با چند ویژگی ... و با مردم با تمام زبان ها سخن می گوید. سپس به من فرمود: ای ابا محمد! پیش از آن که بروی نشانه ای ارائه می کنم. چیزی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد و شروع به عربی حرف زدن کرد. امام کاظم علیه السلام پاسخ او را به فارسی داد. خراسانی گفت: به خدا قسم! من خراسانی حرف نزدم چرا که فکر می کردم با این زبان، آشنا نیستید. حضرت فرمود: منزه است خدا. اگر نمی توانستم با این زبان، جوابت را بدهم برتری من بر تو چه بود؟ سپس به من فرمود: ای ابا محمد! سخن هیچ یک از مردم و پرندگان و چهارپایان و هر موجود ذی روحی بر امام مخفی نیست و هر کس این ویژگی ها را نداشته باشد امام نیست.

این روایت به دو نکته بسیار مهم اشاره می کند:

یکم. علم امام به زبان های همه مردم، در کنار اموری مثل علم به غیب، از نشانه های شناخت امام شمرده می شود به گونه ای که امام کاظم علیه السلام در پایان حدیث روایت می کند که «کسی که این علم را نداشته باشد امام نیست». این روایت برای تمام کسانی که مدّعی امامت هستند از جمله احمدالحسن حجّت را تمام می کند. هرکس مدّعی این مقام است می بایست نه تنها با تمام زبان های دنیا آشنا باشد بلکه زبان پرندگان و حیوانات را نیز بفهمد.

دوّم. در این روایت، امام کاظم علیه السلام بعد از این که دانستن لغات را از نشانه های شناخت امام معرّفی می کند برای آن که توانایی خود را به ابوبصیر نشان دهد با خراسانی به فارسی سخن

می گوید. امام به روشنی در این روایت، با فارسی سخن گفتن، احتجاج می کند و آن را «فضل خود بر سایرین» می خواند.

یکی از صریح ترین روایاتی که در آن، امام رضا علیه السلام به روشنی به علم خود به زبان های مختلف احتجاج می کند روایت ذیل است؛ روایتی که مخاطبان، امام را نسبت به این دانش، امتحان کرده اند:

... فَأَبْتَدَأَ عَمْرُو بْنُ هَدَّابٍ فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيَّ ذَكَرَ عَنكَ أَشْيَاءَ لَا تُقْبَلُهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام وَمَا تِلْكَ قَالَ أَخْبَرَنَا عَنْكَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ لِسَانٍ وَلُغَةٍ فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام صَدَقَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ فَإِنَّا أَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَهَلُمُّوا فَاسْأَلُوا قَالَ فَإِنَّا نَحْتَبِرُكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بِاللُّسْنِ وَاللُّغَاتِ وَهَذَا رُومِيٌّ وَهَذَا هِنْدِيٌّ وَفَارِسِيٌّ وَتُرْكِيٌّ فَأَخْضَرْنَاهُمْ فَقَالَ علیه السلام فَلْيَتَكَلَّمُوا بِمَا أَحَبُّوا أَحَبُّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِلِسَانِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَسْأَلَةً بِلِسَانِهِ وَلُغَتِهِ فَأَجَابَهُمْ عَمَّا سَأَلُوا بِاللُّسْنِ وَبِلُغَاتِهِمْ فَتَحَيَّرَ النَّاسُ وَتَعَجَّبُوا وَأَقْرَبُوا جَمِيعاً بِأَنَّهُ أَفْصَحَ مِنْهُمْ بِلُغَاتِهِمْ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۹، ۷۴-۷۵)؛

عمر و بن هدّاب به امام رضا علیه السلام عرض کرد: محمد بن فضل هاشمی درباره شما چیزهایی گفته که دل ها نمی پذیرد. حضرت فرمود: چه گفته؟ گفت: به ما گفته که شما هر آن چه را خدا نازل کرده و تمام زبان ها را می دانید. امام رضا علیه السلام فرمود: محمد بن فضل درست گفته و من به او چنین گفته ام. می توانید از من بپرسید. گفت: ما قبل از هر چیز، شما را درباره دانستن زبان ها امتحان می کنیم. یک رومی، یک هندی، یک فارسی و یک ترک را حاضر کردیم. امام فرمود: به هر زبانی می خواهند صحبت کنند و من به همان زبان، به آن ها جواب می دهم ان شاء الله. پس هر یک از آن ها با زبان خود سؤالی پرسید و امام با زبان آن ها جواب داد. مردم شگفت زده شدند و همگی اقرار کردند که حضرت، زبان آن ها را از خود آن ها بهتر حرف می زند.

با وجود این دو روایت صریح در احتجاج امام به علم به لغات، انکار آن، یا دروغ آشکار است یا نشان از بی خبری از روایات.

دلیل سوّم

احمدالحسن در سوّمین دلیل خود، سراغ حضرت موسی علیه السلام می رود و در بحث نسبتاً مفصّلی تبیین می کند که حضرت موسی علیه السلام حتی در زبان مادری خود نیز فصیح نبوده چه برسد به علم به سایر زبان ها.

نقد و بررسی

مغالطه در این دلیل، کاملاً آشکار است. علّت فصیح نبودن حضرت موسی علیه السلام در زبان

مادری، در جای خود بحث شده و موضوع سخن ما نیست اما نکته آن است که این امر، هرگز مانع از آن نبوده که حضرت موسی علیه السلام نتواند با مردم سخن بگوید و در ابلاغ پیام‌های الهی به آن‌ها ناتوان باشد. آیات بسیاری از قرآن، گفتگوی حضرت موسی علیه السلام با افراد مختلف را نقل کرده‌اند و هرگز بیان نشده که لکننت زبان او، مانعی بوده بر سر برقراری ارتباط با مردم. مغالطه اصلی آن است که احمدالحسن، فصیح نبودن را ملازم جهل به سایر زبان‌ها دانسته! چه منافاتی دارد فردی در زبان مادری خود لکننت زبان داشته باشد اما در عین حال، زبان‌های دیگر را هم بلد باشد؟ علم و لکننت زبان، دو مقوله کاملاً متفاوتند و هیچ رابطه‌ای میان این دو برقرار نیست. مسلماً احمدالحسن نیز لکننت زبان موسی علیه السلام را مانعی بر سر نبوت وی نمی‌داند. بر این اساس، چه اشکالی دارد که یک فرد چندین زبان بداند ولو هنگام سخن گفتن به همه زبان‌ها، لکننت زبان داشته باشد اما در بیان مقصود، توانا باشد؟

دلیل چهارم

بر اساس این دلیل، اگر پیامبران، علم به زبان‌های مختلف داشتند لازم بود کتاب‌های آسمانی خود را به زبان‌های متعدّد می‌آوردند چراکه قطعاً ترجمه آن‌ها از متن اصلی، بی‌خطاست و به مراتب، بر ترجمه‌های غیر معصومین ترجیح دارد. به عنوان مثال، اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله به زبان انگلیسی آشنا بوده اما ترجمه قرآن به انگلیسی را بیان نکرده کاری مخالف حکمت انجام داده.

نقد و بررسی

نقد اول. مهم‌ترین اشکالی که به ذهن می‌رسد این است که اگر ترجمه نکردن قرآن به انگلیسی، کاری مخالف حکمت است این اشکال بر خداوند نیز وارد است. توضیح این که اگر در راستای هدایت مردم، لازم باشد کتاب آسمانی به همه زبان‌ها ترجمه شود این کار، بر خداوند که عالم مطلق است و به همه چیز از جمله تمام زبان‌ها آگاه است، لازم است؛ چراکه هدایت کردن مردم و رفع موانع آن، ضروری است. بنابراین، لازم است خداوند به هر طریقی این مانع را برطرف کند ولو با شیوه‌ای اعجاز‌آمیز حتی اگر پیامبر زبان دیگر را نمی‌داند. روشن است که خود احمدالحسن به چنین لازمه‌ای پایبند نیست. نتیجه آن که اصل حکمت و نیز اصل هدایت، مستلزم ترجمه کتاب آسمانی به تمام زبان‌ها نیست.

نقد دوم. اگر ترجمه کتاب آسمانی به زبان‌های دیگر، وظیفه پیامبران باشد لازمه‌اش آن است که این کتاب‌ها به تمام زبان‌های آن زمان تا روز قیامت ترجمه شود چرا که تفاوتی میان

زبان‌ها نیست و از طرف دیگر، ترجمه به زبان‌های روز نیز کافی نیست بلکه باید به تمام زبان‌هایی که تا روز قیامت، پدید خواهد آمد ترجمه شود تا کسانی که به آن زبان‌ها سخن می‌گویند نیز به ترجمه نبوی دسترسی داشته باشند. آیا احمدالحسن این لازمه را می‌پذیرد که هر پیامبری، کتاب آسمانی‌اش را به صدها زبان ترجمه کند و در اختیار مردم قرار دهد از جمله زبان‌هایی که در آن زمان، کاربردی ندارند؟!

نقد سوّم. روشن است که نیاز به ترجمه، مستلزم وجود مقتضی است. زمانی که همه مخاطبان پیامبر و امام، عرب زبان هستند چه مقتضی‌ای برای ترجمه قرآن به تمام زبان‌های روز دنیا وجود دارد؟ چنان‌که در بعضی روایات پیش گفته نشان داده و در بخش روایات، به تفصیل بیان خواهد شد امامان علیهم‌السلام در مواردی که مخاطب غیر عرب‌زبان داشته‌اند با آن‌ها به زبان خودشان سخن گفته‌اند. روشن است که در این گفتگوها، آیات و روایات، به زبان آن‌ها ترجمه می‌شده چراکه مقتضی موجود بوده است. بنابراین، انتظار ترجمه کل قرآن به تمام زبان‌ها زمانی که مقتضی موجود نیست بی‌جاست.

نقد چهارم. درباره علت نازل شدن قرآن به زبان عربی، دلایل مختلفی بیان شده از جمله امتیازات خاص این زبان که در هیچ زبان دیگری یافت نمی‌شود. بر این اساس، ترجمه معصوم از قرآن، گرچه بر ترجمه غیر معصوم ترجیح دارد، به سبب نابسندگی بودن زبان، نمی‌تواند بیانگر تمام ظرایف زبان عربی باشد. دلیل مهم دیگر برای انتخاب زبان عربی به عنوان زبان رسمی دین اسلام، ایجاد نوعی وحدت میان مسلمانان است. همین امر انگیزه‌ای است برای مسلمانان تا با یادگیری زبان عربی، به بهترین شکل، با ادبیات قرآن آشنا شوند. حال اگر تصور کنیم معصومین قرآن را به تمام زبان‌ها ترجمه می‌کردند و لو بر زبان عربی تأکید می‌کردند باز هم این نوع محوریت زبان عربی، خدشه دار می‌شد چراکه مسلمانان غیر عرب زبان، به سبب انتساب ترجمه‌ها به معصوم، به ترجمه قرآن به زبان خود اکتفا می‌کردند. این امر، یکی از اهداف نزول قرآن به زبان عربی یعنی ایجاد نوعی وحدت میان مسلمین و نیز انگیزه بخشی برای یادگیری این زبان را شدیداً زیر سؤال می‌برد.

نقد پنجم. مسئله دیگر، بحث حفظ ترجمه‌ها از تغییر و تحریف است. یکی از وجوه اعجاز قرآن، فصاحت و بلاغت آن است که بر اساس آن، کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد. اما اگر قرآن توسط معصومین به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شد آیا می‌توان ادعا کرد که این تحدی، شامل تمام ترجمه‌ها هم می‌شد؟! بسیار بعید می‌نماید و دلیل مهم این بُعد، همان امتیازات زبان عربی است. بنابراین، زمانی که ترجمه‌های قرآن، امکان تحدی نداشته باشند احتمال

تغییر و تحریف در طول تاریخ، بسیار جدی بود چنان که در مورد کتب آسمانی پیشین که تحدی زبانی نداشتند این امر صورت گرفت. بنابراین، حکمت اقتضا می‌کند آخرین دین که معجزه اصلی اش یک کتاب است صرفاً به زبانی نازل شود که با توجه به امتیازاتش، امکان تحدی دارد و در نتیجه، کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد.

دلیل پنجم

ارسال نامه به پادشاهان، مستند این دلیل است. استدلال این است که نامه‌های پیامبر ﷺ به سران کشورها به عربی بوده نه به زبان‌های خود آن‌ها. قطعاً اگر پیامبر ﷺ زبان‌های مختلف را می‌دانست می‌بایست نامه را به همان زبان بنویسد تا ضمن اقامه حجت علیه آنان، نیازی به ترجمه غیر معصوم هم نباشد.

نقد و بررسی

چنان که آیات و روایات تصریح دارند پیامبر ﷺ اُمی بوده و صرف نظر از این که آیا علم خواندن و نوشتن داشته یا نه، عملاً نمی‌نوشته و از کاتبان بهره می‌برده است. کاتبان حضرت نیز در زمره اصحاب وی بوده‌اند که همگی عرب‌زبان بوده‌اند. بنابراین، چگونه می‌توان انتظار داشت که پیامبر ﷺ متن نامه را به زبان‌های پادشاهان، برای کاتبان عرب املا کند؟! نیز دقیقاً به همین دلیل است که نامه‌های پیامبر ﷺ به عربی، به جای مانده و در منابع روایی و تاریخی، نقل شده است. مسلماً اگر این نامه‌ها به زبان‌های دیگر نوشته شده بودند احتمال به جای ماندن آن‌ها برای آیندگان بسیار ضعیف بود.

دلیل ششم

این دلیل مشابه دلیل چهارم است اما این بار احمدالحسن سراغ امامان می‌رود و این سؤال را مطرح می‌کند که اگر امامان علم به زبان‌های مختلف داشتند چرا کلّ یا حداقل بعضی از آیات قرآن را برای اصحاب ترجمه نکردند تا اصحاب نیازمند ترجمه غیر معصوم نباشند؟ برای مثال، وقتی امام، هزاران شاگرد فارس زبان داشته چرا حداقل بعضی از آیات قرآن را به فارسی ترجمه نکرده؟

نقد و بررسی

نکاتی که ذیل دلیل چهارم گفته شد در این جا نیز مطرح است. چنان که گفته شد امامان ﷺ در موارد لزوم، با افراد غیر عرب زبان، به زبان خودشان سخن گفته‌اند و طبعاً در صورت نقل آیات و روایات، آن‌ها را ترجمه کرده‌اند مانند روایت «هرکه درم اندوزد جزایش دوزخ

باشد.» (ر.ک بالا)

دلیل هفتم

اُمّی بودن پیامبر و ناتوانی در خواندن و نوشتن، یکی دیگر از دلایل احمدالحسن است.

نقد و بررسی

این بیان نیز مغالطه‌ای آشکار است چراکه اولاً ناتوانی در خواندن و نوشتن، مستلزم عدم علم به زبان‌های مختلف نیست و این دو مقوله کاملاً متفاوتند و هیچ لازمه‌ای بین آن‌ها وجود ندارد و ثانیاً اُمّی بودن پیامبر ﷺ دلایل خاصّ خود را دارد که در جای خود بحث شده است از جمله برای اثبات الهی و نه بشری بودن متن قرآن. روشن است که این دلیل، مستلزم عدم علم پیامبر ﷺ به زبان‌های مختلف نیست. ضمن این که به باور بعضی از علما، پیامبر ﷺ، علم خواندن و نوشتن را داشته اما عملاً از این توانایی استفاده نمی‌کرده و این باور، مبتنی بر بعضی روایات است (بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۵، ۳۷۴-۳۷۵)

نکته مهم دیگر این که در یکی از روایاتی که احمدالحسن برای ردّ علم حجّت الهی به زبان‌ها به آن استناد می‌کند به صراحت علم پیامبر ﷺ به خواندن کتاب عبری، تأکید شده است (ر.ک ذیل)

دلیل هشتم

در نهایت، احمدالحسن سه روایت نقل و چنین استدلال می‌کند که براساس این سه روایت، نه پیامبر ﷺ و نه حضرت علی ؑ، توانایی خواندن الواح حضرت موسی ؑ را نداشته‌اند.

نقد و بررسی

بررسی روایت اول

متن عربی روایت:

حدثنا محمد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صباح المزني عن الحرث بن حصيره عن حبة بن جوين العرنی قال سمعت أمير المؤمنين علياً ؑ يقول إن يوشع بن نون كان وصي موسى بن عمران وكانت ألواح موسى عن زمرد أخضر فلما غضب موسى أخذ الألواح من يده فمها ما تكسر ومنها ما بقي ومنها ما ارتفع فلما ذهب عن موسى الغضب قال يوشع بن نون أ عندك تبيان ما في الألواح قال نعم فلم يزل يتوارثها رهط من بعد رهط حتى وقعت في أيدي أربعة رهط من اليمن... فأخذ النبي ﷺ

فإذا هو كتاب بالعبرانية دقيق فدفعه إلى ووضعته عند رأسى فأصبحت بالكتاب وهو كتاب بالعربية جليل فيه علم ما خلق الله منذ قامت السماوات والأرض إلى أن تقوم الساعة فعلمت ذلك. (صقار، ١٤٠٤: ١٤١)

نقد اول . در میان منابع حدیثی متقدم، تنها و تنها صقار در *بصائر الدرجات* این روایت را نقل کرده است. در منابع متأخر نیز صرفاً علامه مجلسی سه بار در *بحار الانوار* این روایت را از *بصائر الدرجات* نقل کرده (ج ١٧، ١٣٨، ج ١٨، ١٠٦، ج ٢٦، ١٨٨). نکته جالب آن است که علامه مجلسی در هر سه مورد، روایت را ذیل عناوینی نقل کرده که در تضاد آشکار با فهم احمد الحسن از این روایات است: «باب ١٧- علمه عليه السلام وما دفع إليه من الكتب والوصايا وآثار الأنبياء عليهم السلام ومن دفعه إليه وعرض الأعمال عليه وعرض أمته عليه وأنه يقدر على معجزات الأنبياء عليهم السلام»، «باب ١١- معجزاته في إخباره عليه السلام بالمغيبات وفيه كثير مما يتعلق بباب إعجاز القرآن»، «باب ١٣- آخر في أن عندهم صلوات الله عليهم كتب الأنبياء عليهم السلام يقرءونها على اختلاف لغاته». بنابراین، برداشت علامه مجلسی به ویژه ذیل سوّمین عنوان - گرچه مرجع ضمیر در «عندهم» امامان هستند مسلماً این امر شامل پیامبر عليه السلام نیز می شود چنان که در بعضی از روایات این باب، ائمه خود را میراث دار علم پیامبر عليه السلام معرفی کرده اند (مجلسی، ١٤٠٤: ٢٦-١٨٥-١٨٧) - آن است که پیامبر عليه السلام می توانسته کتب سایر پیامبران را به زبان های گوناگون بخواند؛ برداشتی که کاملاً برخلاف فهم احمد الحسن است.

نقد دوم . بررسی سلسله سند این روایت نشان می دهد که:

- محمد بن الحسين: وی شیخ صقار ابو جعفر، محمد بن الحسين بن ابوالخطاب است و از سوی رجالیون توثیق شده است:

ثقة (حلی، ١٣٨٣: ٣٠٤)

اسم أبي الخطاب زيد جليل من أصحابنا، عظيم القدر، كثير الرواية، ثقة، عين، حسن التصانيف، مسكون إلى روايته. (نجاشی، ١٤٠٧: ٤٠٤)

كوفي ثقة. (طوسی، ١٤١٥: ٣٧٩)

جليل من أصحابنا عظيم القدر كثير الرواية ثقة عين حسن التصانيف مسكون إلى روايته. (حلی، ١٤١١: ١٤١)

- موسی بن سعدان:

ضعيف في الحديث كوفي. (حلی، ١٣٨٣: ٥٢٢)

ضعيف في مذهبه غلو. (ابن الغضائری، ١٣٦٤: ج ٦، ١٥٦)

ضعيف في مذهبه غلو. (حلی، ١٤١١: ٢٥٧)

ضعیف فی الحدیث. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۰۴)

بر این اساس، به شهادت تمام کتب رجالی موجود، موسی بن سعدان، ضعیف و غالی بوده است.

- عبدالله بن القاسم (الحضرمی):

المعروف بالبطل واقف کذاب غال یروی عن الغلاة لاخیرفیه ولا یعتد به لیس بشيء البتة. (حلی، ۱۳۸۳: ۴۷۰)
کوفی ضعیف أيضاً غال متهافت لارتفاع به. (ابن الغضائری، ۱۳۶۴: ج ۴، ۳۴-۳۵)
واقف. (طوسی، ۱۴۱۵: ۳۴۱)
من أصحاب الکاظم علیه السلام واقف وهو یعرف بالبطل وكان کذاباً یروی عن الغلاة لاخیرفیه ولا یعتد بروایتیه و لیس بشيء ولا یرتفع به. (حلی، ۱۴۱۱: ۲۳۶)
المعروف بالبطل، کذاب، غال، یروی عن الغلاة، لاخیرفیه ولا یعتد بروایتیه. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۲۶)

بنابراین، عبدالله بن القاسم، واقفی، کذاب، غالی و ضعیف بوده است و به روایاتش اعتنا نمی‌شود.

- صباح المزنی:

أبو محمد کوفی زیدی حدیثه فی حدیث أصحابنا ضعیف یجوز أن یخرج شاهداً. (ابن الغضائری، ۱۳۶۴: ج ۳، ۲۱۰)
کوفی، ثقة. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۰۱)

بنابراین، در مورد صباح المزنی، دو دیدگاه مخالف وجود دارد.

- الحرث بن حصیرة:

نام وی در هیچ یک از منابع رجالی دیده نمی‌شود و مجهول است. اگر مراد از این نام، «الحرث بن حصیرة» باشد که نامش در سلسله روایات، پرتکرارتر از «الحرث بن حصیرة» است، باز هم توثیق یا تضعیفی درباره او وجود ندارد.

- حبة بن جوین العزنی:

در مورد او نیز در کتب رجالی، توثیق یا تضعیفی وجود ندارد. صرفاً ابن داود حلی در رجال خود می‌نویسد:

[جخ، کش] مدوح. (حلی، ۱۳۸۳: ۹۸)

بر این اساس، ابن داود حلی از شیخ طوسی و کثی نقل می‌کند که حبه بن جوین، مدوح

بوده. با این حال، مراجعه به کتب رجال شیخ طوسی و کَشی نشان می‌دهد که در رجال کَشی، اساساً نام حَبّه بن جویین نیامده و در رجال شیخ طوسی نیز عبارتی دالّ بر ممدوح بودن وی وجود ندارد و لذا نمی‌توان به این بیان ابن داود حلّی استناد کرد چنان که آیت الله خویی رحمته الله علیه می‌نویسد:

ونسب ابن داود إلى الكشي أنه ممدوح من القسم الأول. أقول: إن نسخة الكشي خالية عن ذكره ومدحه، فهو سهو وأنه كان موجوداً في نسخه، بعنوان حَبّة العرنى. (خویی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۱۴)

براین اساس، آیت الله خویی رحمته الله علیه معتقدند که ابن داود یا اشتباه کرده یا نسخه‌ای که دست ابن داود بوده، برخلاف نسخه فعلی، در بردارنده این شخص با عنوان «حَبّة العرنی» بوده است.

بنابراین، غیر از «محمد بن الحسین» که در ابتدای سند آمده و ثقه و مورد تأیید است بررسی سایر روایان این حدیث نشان می‌دهد که دو تن از آن‌ها قطعاً ضعیف و غالی بوده‌اند. دو راوی دیگر، مجهولند و صرفاً در مورد یکی از آن‌ها دیدگاه متضاد وجود دارد. چگونه می‌توان در بحث اعتقادی، به روایتی استناد کرد که این همه نقطه ضعف در سلسله سند آن وجود دارد؟! نقد سوم. در این روایت، رویکرد دو معصوم نسبت به کتاب عبری وجود دارد: پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام:

روایت در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

فأخذ النبي صلی الله علیه و آله فإذا هو كتاب بالعبرانية.

بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده کتاب، متوجه شده‌اند که این کتاب به زبان عبرانی است و این نکته، نشانه حدّ اقل آشنایی با این زبان است. در روایت، عبارت دیگری وجود ندارد که آشنایی پیامبر صلی الله علیه و آله با این زبان را ردّ کند. براین اساس، این روایت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، بیشتر اثبات‌کننده علم به لغات است تا نافی و چنان که گفته شد علامه مجلسی نیز روایت را در کنار روایات دالّ بر علم حضرت به لغات نقل کرده است. روایت در مورد نگاه حضرت علی علیه السلام به این کتاب می‌گوید:

فأخذ النبي صلی الله علیه و آله فإذا هو كتاب بالعبرانية دقيق فدفعه إلى ووضعته عند رأسي فأصبحت بالكتاب وهو كتاب بالعربية جليل، فيه علم ما خلق الله منذ قامت السماوات والأرض إلى أن تقوم الساعة فعلمت ذلك.

چند نکته قابل توجه است: یکم. روایت را حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند. بنابراین، این

احتمال وجود دارد که «فاذا هو کتاب بالعبرانية» شامل حضرت علی علیه السلام هم بشود یعنی ایشان نیز با مشاهده کتاب، متوجه عبرانی بودن آن شده‌اند که باز هم دلیلی است بر حداقل آشنایی اجمالی با این زبان. دوم. روایت از معجزه تبدیل شدن کتاب عبرانی به عربی سخن می‌گوید و صراحتی در نفی علم امام علی علیه السلام به عبرانی ندارد. عبارت «فعلمت ذلك» حداقل صراحت به این موضوع ندارد چرا که علم حضرت علی علیه السلام به محتوای کتاب، متوقف بر عربی شدن آن اعلام نشده است. با این حال، حتی اگر این عبارت، دال بر این موضوع باشد (چنان که در روایت بعدی، این مطلب با وضوح بیشتری نقل می‌شود) باز هم نمی‌توان به این روایت برای نفی علم امام به لغات استناد کرد (ر.ک ذیل: بررسی روایت دوم).

بررسی روایت دوم

متن روایت به عربی:

حدثنا أبو محمد عن عمران بن موسى عن موسى بن جعفر البغدادي عن علي بن أسباط عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن في الجفران الله تبارك وتعالى لما أنزل ألواح موسى عليه السلام أنزلها عليه وفيها تبيان كل شيء وهو كائن إلى أن تقوم الساعة فلما انقضت أيام موسى أوحى الله إليه أن استودع الألواح وهي زبرجدة من الجنة الجبل فأتى موسى الجبل فانشق له الجبل فجعل فيه الألواح ملفوفة فلما جعلها فيه انطبق الجبل عليها فلم تنزل في الجبل حتى بعث الله نبيه محمدا فأقبل ركب من اليمن يريدون النبي... قالوا نشهد أنك رسول الله فأخرجوها ودفعوها إليه فنظر إليها وقراها وكتابها بالعبراني ثم دعا أمير المؤمنين عليه السلام فقال دونك هذه ففيها علم الأولين وعلم الآخرين وهي ألواح موسى وقد أمرني ربي أن أدفعها إليك قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم لست أحسن قراءتها قال إن جبرئيل أمرني أن أمرك أن تضعها تحت رأسك ليلتك هذه فإنك تصبح وقد علمت قراءتها قال فجعلها تحت رأسه فأصبح وقد علمه الله كل شيء فيها... (صقار، ۱۴۰۴: ۱۳۹-۱۴)

نقد اول. این روایت صرفاً در دو منبع روایی متقدم نقل شده: بصائر الدرجات و تفسیر عتاشی (ج ۲، ۲۸). البته نسخه‌ای که در تفسیر عتاشی نقل شده با اندکی اختلاف است و در واقع، همان روایتی است که احمد الحسن به عنوان روایت سوّم به آن استناد کرده است. در منابع متأخر نیز صرفاً علامه مجلسی دو بار در بحار الانوار این روایت را از بصائر الدرجات نقل کرده (ج ۱۷، ۱۳۷؛ ج ۲۶، ۱۸۷). چنان که گفته شد عنوان این دو باب چنین است: «باب ۱۷- علمه صلى الله عليه وسلم وما دفع إليه من الكتب والوصايا وآثار الأنبياء عليهم السلام ومن دفعه إليه وعرض الأعمال عليه وعرض أمته عليه وأنه يقدر على معجزات الأنبياء عليهم السلام»، «باب ۱۳- آخر في أن عندهم صلوات الله عليهم كتب الأنبياء ع يقرءونها

علی اختلاف لغاته». بنابراین، همانند روایت قبل، باز هم برداشت علامه مجلسی به ویژه ذیل دوّمین عنوان آن است که پیامبر ﷺ می توانسته کتب سایر پیامبران را به زبان های گوناگون بخواند.

نقد دوّم. بررسی سلسله سند روایت نشان می دهد که:

- عمران بن موسی؛ در کتب رجالی توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۵۳؛ حلی، ۱۴۱۱: ۱۲۵؛ حلی، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

- موسی بن جعفر البغدادی؛ توثیقی برای وی در کتب رجالی نقل نشده است.

- علی بن اسباط؛ در کتب رجالی، توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۹۱؛ حلی، ۱۴۱۱: ۹۹؛ حلی، ۱۳۸۳: ۴۸۱).

- ابو حمزه ثمالی؛ در کتب رجالی، توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۱۵؛ حلی، ۱۴۱۱: ۳۰؛ حلی، ۱۳۸۳: ۳۹۶).

بنابراین، به سبب توثیق نشدن یکی از راویان، این روایت نیز به لحاظ سندی، قابل استناد نیست.

نقد سوّم. در بخش مربوط به پیامبر ﷺ می خوانیم: «فَنظَرِ إِلَيْهَا وَقَرَأَهَا وَكَتَابُهَا بِالْعِبْرَانِي». بنابراین، روایت تصریح می کند که پیامبر ﷺ، که احمدالحسن تأکید بر اُمّی بودن و ناتوانی در خواندن و نوشتن می کند، این کتاب آسمانی را که به زبان عبری بوده خوانده است. روشن است که صریح روایت، در تضاد آشکار با ادعاهای احمدالحسن مبنی بر ناتوانی پیامبر ﷺ نسبت به خواندن و نوشتن و نیز جهل حضرت نسبت به سایر لغات است.

نقد چهارم. در بخش مربوط به حضرت علی ؑ می خوانیم:

قال يا رسول الله لستُ أحسن قراءتها قال إن جبرئيل أمرني أن أمرك أن تضعها تحت رأسك ليلتك هذه فإنك تصيح وقد علمت قراءتها قال فجعلها تحت رأسه فأصبح وقد علمه الله كل شيء فيها.

بر این اساس، حضرت علی ؑ نمی توانسته کتاب عبری بخواند و از طریق معجزه، روز بعد، بدان علم پیدا می کند. دو نکته مهم درباره این بخش قابل توجه است:

نکته اول آن که در این روایت، سخنی از ترجمه شدن کتاب به عربی نیامده بلکه ظاهر روایت آن است که روز بعد، حضرت علی ؑ به شیوه ای اعجاز آمیز، قادر به خواندن کتاب عبری شده است. بنابراین، این بخش نیز تأییدی است بر توانایی حضرت نسبت به خواندن زبان عبری.

نکته دوم آن که بحث اصلی، درباره علم امام به لغات است و روشن است که در زمان حیات پیامبر ﷺ، حضرت علی ﷺ امام نبوده است. امام زمان در آن عصر، پیامبر ﷺ بوده که به تصریح روایت، علم به زبان عبری داشته است. بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که حضرت علی ﷺ در آن زمان چنین علمی نداشته باشد و بعداً از طریق اعجازآمیز یا یادگیری از پیامبر ﷺ و مانند آن، بدان آگاهی پیدا کند.

با توجه به این ۴ اشکال، روایت دوم نه تنها علم امام به لغات را نفی نمی‌کند بلکه از جهاتی، آن را تأیید می‌کند.

بررسی روایت سوم

چنان که گفته شد روایت سوم، همان روایت دوم با اندکی اختلاف در تعبیر است که در تفسیر عیاشی نقل شده. بخش‌های مورد استناد احمدالحسن در دو روایت دقیقاً یکسان است و لذا هر ۴ اشکال پیش گفته، در مورد استناد به این روایت نیز وارد است.

بنابراین، هیچ یک از سه روایتی که احمدالحسن برای اثبات مدعی خود نقل کرده کمکی به حال وی نمی‌کند. نکته بسیار مهم این است که بر فرض صحت این سه روایت و دلالت آن‌ها بر مدعی احمدالحسن، روشن نیست چگونه او ده‌ها روایتی را که به طور عام، علم مطلق امامان ﷺ و به طور خاص، علم آن‌ها به لغات را اثبات می‌کنند کنار گذاشته و صرفاً به این سه روایت تمسک کرده است!؟

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد احمدالحسن در تعیین حدود و ثغور علم امام، آن را به گونه‌ای تعریف کند که بتواند بر اساس آن، خود را نیز امام بداند. بر مبنای این نگاه حدّ اقلی، وی علم به امور غیر مرتبط به دین از جمله علم به لغات را نفی کرده است. صرف نظر از ادله‌ای که چنین علمی را اثبات می‌کند، نکته مهم، ناتمام بودن ادله‌ای است که احمدالحسن برای اثبات دیدگاه خود به آن‌ها استناد کرده. هیچ یک از دلایل هشت‌گانه وی، مستدل و قابل قبول نیست.

ضمن این که بر اساس صریح روایات، علم امامان ﷺ محدودیتی ندارد و احمدالحسن با رویکرد اخباری خود نمی‌تواند به سادگی چشم بر این همه روایت بپوشد. بنابراین، گرچه گروهی از متکلمان شیعه، ضرورت علم امام به لغات را نفی کرده‌اند دیدگاه احمدالحسن را نمی‌توان همانند این دسته از متکلمان دانست چراکه میان وی و آن‌ها اختلاف مبنایی وجود دارد و احمدالحسن با رویکرد خود، نمی‌تواند روایات را کنار بگذارد.

منابع

- ابن الغضائری، احمد بن حسین، رجال ابن الغضائری، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴.
- ابن حمزه، محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، انصاریان، قم، ۱۳۷۱.
- احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه، ترجمه انصار امام مهدی علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، دوم، ۱۳۹۶.
- _____، مع العبد الصالح، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام، بی جا، اول، ۱۴۳۴.
- _____، عقائد الاسلام، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام، بی جا، اول، ۱۴۳۷ (الف).
- _____، عقائد الاسلام، ترجمه انصار امام مهدی علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، اول، ۱۴۳۷ (ب).
- _____، سرگردان، ترجمه انصار امام مهدی علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، بی تا (ج).
- الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶.
- حلّی، ابن داود، رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.
- حلّی، حسن بن یوسف، رجال العلامه الحلّی، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱.
- خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، موسسه البلاغ، بیروت، ۱۳۷۷.
- راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، موسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۹.
- صدوق، محمد بن علی بن الحسین، عیون اخبار الرضا علیه السلام، جهان، بی جا، ۱۳۷۸.
- صفّار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، مکتبه آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴.
- طوسی، محمد بن حسن، رجال الشیخ الطوسی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۵.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، ۱۳۷۲.
- النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷.
- نادم، محمد حسن، علم امام در دیدگاه شیخ مفید و شاگردان وی، مجله حوزه، شماره ۵۴، ۱۳۷۱.